

معرفی و نقد کتاب

تمدن ایرانی؛ فراسوی مرزها*

کشور ایران همواره برای کارشناسان و علاقه‌مندان به مسائل تاریخی و فرهنگی خاورمیانه، جذابیت و اهمیت خاصی داشته است؛ زیرا واژه «ایران» از معدود واژگانی است که مفهومی فراتر از مرزهای جغرافیایی و سیاسی، و یا دوره‌ای خاص از تاریخ و فرهنگ دارد. اگرچه تمدن ایرانی مانند سایر تمدن‌ها فراز و نشیب‌های فراوانی را پشت سر گذاشته و شاهد حوادث تلخ و شیرین بسیاری بوده است، گویی نوعی پویایی هویتی، ضامن پایداری آن گشته و سبب پیوستگی این تمدن با همسایگانش شده است. شاید جالب توجه باشد که بسیاری از تحولات و رویدادهای حوزه تمدنی ایران نیز فراتر از مبارزه و رقابت‌های سیاسی صرف داخلی یا منطقه‌ای بوده و به طرز شگفت‌انگیزی با مقوله فرهنگ و هویت گره خورده است. بازخوانی رویدادهایی چون دست‌اندازی روسیه تزاری به خاک ایران و تحمیل قراردادهای گلستان و ترکمانچای به این کشور، جدایی هرات از ایران، انقلاب مشروطه، و واکاوی ریشه‌ها و بازتاب‌های نظری هر یک از این موارد، نکات مهمی را در این زمینه به یاد می‌آورد؛ بنابراین بررسی هرچه بیشتر و گسترده‌تر ویژگی‌های ایران، و هویت ایرانی به طور خاص، موضوعی صرفاً تاریخی و مربوط به گذشته نیست، بلکه تمرکز بر پدیده‌ای زنده است که همچنان برای حفظ پویایی و توان زایش خویش تلاش می‌کند.

روشن است که توجه به ابعاد گوناگون تمدن و فرهنگ ایرانی، چه در داخل کشور و چه خارج از آن، در سال‌های اخیر رشد و گسترش فراوان داشته و در کنار انتشار

* مقصودی، مجتبی و ماندانا تیشه‌یار (۱۳۸۸)؛ *تمدن ایرانی؛ فراسوی مرزها*، (مجموعه مقالات)، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.

کتاب‌ها و مقاله‌های تحقیقی بی‌شمار درباره این موضوع، همایش‌های تخصصی چندی نیز با محور تمدن و فرهنگ ایرانی برگزار شده است. نقطه مشترک بسیاری از آثار پدید آمده در این حوزه، آن است که از یک سو دریافت علمی قانع کننده‌ای از ارتباط میان فرهنگ و تمدن ایرانی گذشته و امروز به دست می‌دهند، و از سوی دیگر برداشتی تا حد ممکن واقعی از توان تولید فرهنگی ایران و دستاوردهای آن برای دنیای کنونی را میسر می‌نمایند. این گونه دریافت و برداشت، آشکارا، نیازمند فراتر رفتن از باورهای عمومی و الگوهای رایج، و بهره‌گیری از نگاهی تحلیلی و منتقدانه می‌باشد؛ بنابراین رشد و گسترش آثاری از این دست - و نه نوشته‌هایی که صرفاً دربردارنده ستایش گذشته‌ای طلایی یا توصیف آینده‌ای خیالی است - می‌تواند در تداوم و بالندگی تمدن ایرانی به کار آید، جایگاه ایران را در عرصه‌های گوناگون ارتقا بخشد و به ویژه زمینه‌ای مناسب برای تعامل منطقی با سایر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها را فراهم آورد. اهمیت این نکته در آن است که تعامل و دادوستدهای تمدن‌ها و فرهنگ‌ها نقش مؤثری در گسترش و پالایش آنها دارد و البته بعید است که امروزه بتوان محقق را پیدا کرد که بر این مسأله تأکید نکند. با توجه به نکات یادشده، اهمیت گردآوری و تنظیم اثری مانند «تمدن ایرانی؛ فراسوی مرزها» بیش از پیش آشکار می‌گردد. این کتاب، دربردارنده شش مقاله است و به گفته گردآورندگان آن، «ضمن بررسی تاریخی - تحلیلی ویژگی‌ها، عناصر و جایگاه هویت و تمدن ایرانی، نقش بسزای آن را در عرصه مباحثات تمدنی امروزی» نشان می‌دهد (مقصودی و تیشه‌یار، ۱۳۸۸: ۱۰). درواقع، راهنمای نویسندگان در نگارش کتاب، این نکته بنیادین بوده است که «تمدن نمی‌تواند امری قدیمی، دور از دسترس و غیر قابل تغییر باشد» (مقصودی و تیشه‌یار، ۱۳۸۸: ۷).

فصل نخست کتاب با عنوان «تأملی نظری در ماهیت تحولات هویتی - تمدنی» را دکتر مجتبی مقصودی و دکتر ماندانا تیشه‌یار نگاشته‌اند. این فصل، زمینه نظری کتاب را بیان می‌کند و از این رو توجهی دو چندان می‌طلبد، ارتباط میان دو عنصر هویت و تمدن، تأثیر دگرگونی‌های هویتی بر تمدن، و تحول در عناصر سازنده هویت و تمدن بررسی شده است. بر این اساس،

تمدن‌ها نوعی نظام اجتماعی هستند که هویت‌ها و فرهنگ‌ها به آنها عینیت می‌دهند و تا هنگامی که هویت‌ها و فرهنگ‌ها پدید نیایند، تمدن‌ها شکل نمی‌گیرند؛ اما این رابطه، دو طرفه نیست. درواقع، تمدن در اینجا نقش متغیر وابسته به هویت را ایفا می‌کند (مقصودی و تیشه‌یار، ۱۳۸۸: ۵).

هویت نیز شامل عناصری چون نژاد، فرهنگ، دین، زبان، آئین، شیوه زندگی، ویژگی‌های سرزمینی، پیشینه تاریخی، خصوصیات اخلاقی، آداب و رسوم، سنت‌ها، اسطوره‌ها، باورها، ارزش‌ها، هنجارها، نهادها و... می‌شود که «وجه غیر مادی تمدن‌ها» را تشکیل می‌دهد (مقصودی و تیشه‌یار، ۱۳۸۸: ۱۳ و ۱۴). اگرچه شکل‌گیری و دگرگونی هویتی در سطح خرد، و دگرگونی تمدنی در سطح کلان اتفاق می‌افتد، مهم آن است که «دگرگونی تمدنی از دگرگونی هویتی سر بر می‌آورد»؛ پس به همان اندازه که هویت‌ها تغییر می‌کنند، تمدن‌ها نیز دگرگون می‌گردند.

نگارندگان در ادامه مقاله، از عناصر هویت‌ساز جدیدی چون مردم‌سالاری^۱، حقوق بشر، آزادی‌های فردی، و اقتصاد آزاد، سخن گفته‌اند که سبب پیدایی اشتراک‌های هویتی نوین در دنیای امروز گردیده است. پذیرش این عناصر جدید بیش از هر چیز به رکود هویتی - فرهنگی برخی جامعه‌ها از یک‌سو و آسان‌تر شدن برقراری ارتباط میان جامعه‌ها، گروه‌ها و افراد از سوی دیگر برمی‌گردد؛ پس جهان، این بار براساس تضادهای هویتی در مسیر شکل‌گیری وضعی دوقطبی - قرار دارد: تمدن نو (برپایه الگوهای حاکم بر جوامع مردم‌سالار)، و تمدن سنتی (برپایه الگوهای سنتی). از نظر نویسندگان، این‌گونه برداشت با نظریه برخورد تمدن‌ها (هانتینگتون) تفاوت دارد؛ زیرا

تضاد درونی تمدن‌های سنتی، بیش از برخوردهای میان تمدنی، آسیب‌زننده

می‌باشد (مقصودی و تیشه‌یار، ۱۳۸۸: ۲۳).

بازتعریف عناصر هویتی می‌تواند موجب بقای تمدن‌های قدیم و فراهم آمدن زمینه‌ای مناسب برای تعامل با تمدن غالب شود.

عنوان فصل دوم کتاب، «مبانی و ساختارهای سیاسی در ایران باستان، ویژگی‌های جهان‌شمول» می‌باشد و دکتر علی‌اکبر امینی آن را نگاشته است. نویسنده این فصل پس از بیان نکات مقدماتی از جمله تعریف اسطوره و ویژگی‌ها و کارکردهای آن، شکل‌گیری دولت و ساختار سیاسی در ایران پیش از اسلام را بررسی می‌کند و دستاوردهای مهم سیاسی این دوره را بدین شرح برمی‌شمرد:

آسان‌گیری و رواداری، توجه به طبیعت و محیط زیست، عدالت‌خواهی و

دادگری، و قانون‌گرایی. اهمیت این مؤلفه‌ها از آن جهت است که «درون‌مایه‌های

لازم برای ایجاد دموکراسی [را] فراهم می‌کنند» (مقصودی و تیشه‌یار، ۱۳۸۸: ۴۸).

از این‌رو نگارنده در ذیل هر عنوان، داده‌هایی از وضع سیاسی - اجتماعی ایران پیش

1- Democracy

از اسلام را آورده است. در ادامه این بخش، ساخت اجتماعی و طبقاتی کاستی که جزئی از ساختار سیاسی ایران در این دوران بوده، مطرح شده است، هرچند باید به یاد داشت که این مورد

«لازمه دموکراسی نیست» و «به بنیان‌های مردمی و دموکراتیک جامعه، زیان

می‌رساند».

این فصل با یادآوری اهمیت ویژگی‌های یاد شده برای دنیای امروز و البته هشدار بجای نویسنده درباره خودداری از بزرگ‌نمایی گذشته، به پایان می‌رسد.

فصل سوم کتاب را می‌توان پیرو چهارچوب و نگرش مطرح شده در فصل دوم دانست؛ زیرا علیرضا افشاری، نگارنده این قسمت نیز می‌کوشد نمودهایی از جهان‌بینی ایرانی را شناسایی و معرفی که

هنوز می‌توانند دردی از این جهان را دوا کنند (مقصودی و تیشه‌یار، ۱۳۸۸: ۶۵).

عنوان مقاله این بخش، «جهان‌بینی کهن ایرانی، راهبردی امروزی» می‌باشد و در آن بر ریشه‌یابی دو جهان‌بینی ایرانی و غربی، بر نقش شرایط جغرافیایی تأکید می‌گردد، سپس این‌گونه استدلال می‌شود که وضع آب و هوا در پاگرفتن ویژگی‌های جهان‌بینی ایرانی و تفاوت آن با نگرش یونانی، اثر بنیادی داشته است. در ادامه مقاله، نمودهای جهان‌بینی ایرانی در سه محور به این شرح برشمرده شده است: جهان‌منشی و احترام به دیگر باورها و فرهنگ‌ها، دادگری و سازندگی، و راستی و زیبایی. این محورها که اهمیت و نتایجشان به تفصیل در این بخش آمده، برای دنیای امروز نیز مفید و چاره‌سازند؛ دنیایی که درگیر نوسان افراطی میان زمینی‌اندیشی و آسمانی‌گرایی است؛ به همین سبب می‌توان گفت که بازنگری در تجربه‌های برآمده از فرهنگ ایرانی همچنان ضروری به نظر می‌رسد.

«ساتراپی‌ها و تقسیمات کشوری در تمدن ایرانی»، موضوع فصل بعدی کتاب به قلم غلامرضا ابراهیم‌آبادی می‌باشد. در این فصل، نویسنده با بررسی دو الگوی تقسیمات کشوری؛ یعنی الگوی هخامنشی (نظام ساتراپی) و الگوی اشکانی (نظام ملوک‌الطوایفی)، ویژگی‌ها و پیامدهای هر یک را در امر کشورداری شناسایی می‌کند. اهمیت این مطلب از آن جهت است که

ساختار درونی دولت‌ها از لحاظ تنظیم و تقسیم امور قدرت از مهم‌ترین ارکان

درونی یک دولت - ملت محسوب می‌شود (مقصودی، تیشه‌یار، ۱۳۸۸: ۸۷).

براساس توضیحات نویسنده، نظام ساتراپی که باعث ظهور دوره‌های پرشکوه تمدن

ایران شده، الگویی است که نه به تمرکز کامل ختم می‌شود و نه کاملاً تمرکز را از بین می‌برد؛ بلکه روشی میانه است که می‌توان آن را «سلسله مراتبی انعطاف‌ناپذیر» نامید. هرچند نظام ساتراپی، مربوط به زمان اقتدار حکومت‌های مرکزی می‌باشد، ایران‌زمین در دوره‌های مختلف، شاهد تداوم و بازسازی این دو الگو بوده است.

فصل پنجم با نام «سهم ایرانیان در تاریخ‌نگاری اسلامی قبل از حمله مغول»، مقاله‌ای است از کلیفورد ادموند باسورث که دکتر علی مرشدی‌زاد، آن را به فارسی برگردانده است. باسورث در این مقاله تاریخ‌نگاری مکتوب در ایران پیش و پس از اسلام تا زمان تهاجم مغول‌ها را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که این حوزه، پیش از ورود اسلام به ایران، به صورتی سنتی رسمی و مستمر نبوده و حتی شکل‌گیری ادبیات مکتوب و پیچیده شدن دستگاه دیوانی در دوره ساسانیان، موجب ظهور سنت تاریخ‌نگاری ایرانی شده است. از نظر او تدوین تاریخ، نیازمند ویژگی‌هایی چون وجود مبنای زمانی مشخص برای تاریخ‌نگاری و در نتیجه امکان عرضه تبیینی غایت‌شناسانه از سیر تاریخ بود که با ورود اسلام فراهم آمد. پس از طرح این مباحث، نویسنده با مروری بر محتوا و ویژگی‌های آثار تاریخی، آنها را در دو گروه تاریخ‌نگاری کلان و تاریخ‌نگاری خرد جای می‌دهد. گروه نخست تاریخ عمومی سلسله‌ها، زمامداران و رویدادهای حوزه تمدنی ایران را دربرمی‌گیرد و آثار دسته دوم به یک موضوع مثل منطقه یا شهری خاص اختصاص می‌یابد. این تحلیل، در نهایت نشان می‌دهد که

سنت ایرانی [چگونه] با افزودن جهان‌بینی خود به سنت عربی - اسلامی، آن را

گسترش بخشیده است» (مقصودی، تیشه‌یار، ۱۳۸۸: ۱۲۰).

آخرین فصل کتاب، به قلم سیدحسین ولی‌پورزرومی دارای عنوان «جایگاه حوزه تمدن ایرانی در سند چشم‌انداز بیست ساله کشور» می‌باشد و در آن، بررسی رابطه دو متغیر حوزه تمدنی و اهداف سند چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴ مورد توجه قرار گرفته تا بدین ترتیب برآوردی آینده‌نگرانه از توانایی‌های موجود در حوزه تمدنی ایران، امکان‌پذیر گردد. طبق بررسی انجام شده، ویژگی‌های چهارگانه سند چشم‌انداز، در این زمینه عبارتست از: ایران‌محوری، هویت‌مندی ملی، الهام‌بخشی ایرانی، و محوریت منطقه‌ای. در نتیجه می‌توان گفت حوزه تمدن ایرانی از ضروری‌ترین جنبه‌ها در سند چشم‌انداز محسوب می‌شود، اگرچه «هنوز شرایط مناسب و ایده‌آل برای یکپارچگی معنوی حوزه تمدن ایرانی، فراهم نشده و برعکس موانع گسترده جدیدی در حال پدیداری است» (مقصودی و تیشه‌یار، ۱۳۸۸: ۱۳۱).

به نظر نویسندگان سه مؤلفه هویت تاریخی مشترک، زبان و سنت‌های مشترک، و نیازمندی‌های مشترک، می‌توانند میان کشورهای مختلف این حوزه تمدنی همگرایی و انسجام ایجاد نمایند؛ اما در عین حال نباید آثار منفی عوامل و زمینه‌های منفی درونی یعنی فرآیند ناقص دولت - ملت‌سازی، و شیوه اقتدارگرایانه حکومت، و منفی بیرونی یعنی عوامل و زمینه‌های بیرونی دخالت‌های قدرت‌های بزرگ جهانی را از یاد برد. با عنایت به مسائل خاص حوزه تمدنی ایران و ظرفیت‌های موجود، حرکت به سوی همگرایی تمدنی، نیازمند تلاشی جدی و اتخاذ راهبردی چندسویه می‌باشد که طبق پیشنهاد مقاله، از این میان، همگرایی فرهنگی و در نتیجه سیاست فرهنگی باید در اولویت قرار گیرد.

در یک جمع‌بندی، کلی می‌توان گفت که نگارندگان مقاله‌ها، به تعبیر ناشر، درصدد برآمده‌اند

پویایی و زایش هویت و تمدن عظیم و کهنسال ایران را در سپهر اندیشه و عمل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مورد طرح و بررسی قرار دهند.
گاه نیز وارد عرصه سیاستگذاری شوند.

برخی ملاحظات

در سال‌های اخیر، تعداد آثاری که در آنها به بررسی علمی وضع حوزه تمدنی ایران و یا به طور خاص فرهنگ و هویت ایرانی، توجه شده، رو به افزایش بوده است. چنین افزایشی، در صورت ژرف‌نگری، می‌تواند رشد آگاهی‌ها و فعال کردن ظرفیت‌ها و توانایی‌های موجود را به دنبال آورد؛ بنابراین نشر آثاری چون «تمدن ایرانی؛ فراسوی مرزها» را باید به فال نیک گرفت، کوشش نویسندگان و گردآورندگان آن را ارج نهاد، و حتی استمرار تدوین و تنظیم متون تحقیقی دیگری از این دست را طلب نمود. روشن است که آثار بعدی باید موضوع‌های تازه دیگری را در این حوزه معرفی کند و به‌ویژه پیشنهادهایی برای علاقه‌مندان و سیاستگذاران ایران به‌عنوان قلب این حوزه تمدنی، به دست دهند.

امید است پیشنهادهای زیر، گامی مفید برای ارتقای کیفی آثاری باشد که در آنها وضع و ابعاد گوناگون تمدن ایرانی مطالعه می‌شود و جایگاه گذشته این تمدن، بازیابی می‌گردد. نخست آنکه شفاف بودن عنوان هر کتاب، تا اندازه‌ای نشانگر انسجام درونی آن می‌باشد؛ از این رو ناشران و نویسندگان گاه از زیرعنوان نیز بهره می‌گیرند تا ابعاد و

محدوده موضوعی پژوهش را به شکلی دقیق تر منعکس نمایند. به نظر می رسد چنانچه زیرعنوانی برای کتاب «تمدن ایرانی؛ فراسوی مرزها» به کار می رفت، دغدغه های علمی نویسندگان به نحو مناسب تری منتقل می گردید و به ویژه حضور فصل های چهار و پنج برای خوانندگان توجیه می شد.

دوم آنکه هرگونه مطالعه درباره تمدن، نیازمند تبیین رابطه آن با دو مفهوم فرهنگ و هویت است تا از خلال چنین تبیینی، ابهام های بعدی تا حد ممکن برطرف گردد. اگرچه فصل اول این کتاب، دربردارنده بحث های مهمی درباره نسبت تمدن با هویت می باشد، بیان ارتباط این دو مقوله با مفهوم فرهنگ در آن نادیده و شاید مفروض گرفته شده؛ بدین ترتیب از قوت مباحث نظری کاسته شده و نتایج مفهومی و کاربردی آنها به سادگی خدشه پذیر است. در نوشته های بنیادینی از این قبیل، افزایش فصل های مقدماتی و نظری، حتی به قلم افراد مختلف و از دیدگاه های گوناگون، نه تنها نقطه ضعف قلمداد نمی گردد، بلکه می تواند در جهت تحکیم چهارچوب های مفهومی و نظریه ای اثر، مفید واقع گردد.

سوم آنکه دغدغه نویسندگان کتاب، آن بوده که با مروری بر تمدن ایرانی در گذشته و امروز، از سویی دلایل پویایی هویتی و از سوی دیگر، علت های ناتوانی آن را شناسایی نمایند و در نهایت، برداشتی واقع بینانه از جایگاه و نقش این تمدن در دنیای امروز به دست افتد، و مسیر مناسبی برای ارتقا و افزایش توان اثرگذاری ترسیم و پیشنهاد نمایند. چنانچه طبق مباحث ها و تأمل های نظری کتاب پذیریم که جهان به سوی دو تمدن و هویت اصلی سنتی و نو در حرکت است و آینده از دل تعامل های این دو و واکنش تمدن سنتی زاده می شود، پرسشی بدین شرح شکل می گیرد که: واکنش تمدن و هویت سنتی به تمدن و هویت نو، خود پدیده ای سنتی است یا نو؟

چهارم آنکه در کتاب هایی که به شکل مجموعه مقالات می باشد، هر فصل به طور طبیعی، صورتی نسبتاً مستقل پیدا می کند؛ زیرا برآمده از نگرش و پیش فرض های نویسنده آن بخش است؛ برای همین از آغاز کوشش می شود مبانی مشترک نویسندگان، تعریف شود و یا وجوه مشترکی میان مقاله ها مشخص شود تا بدین ترتیب از تکرار یا پراکنده گی رویکردها و یافته ها جلوگیری شود و در نهایت، منظومه ای در قالب یک کتاب، پدید آید. در این کتاب، جز فصل های دو و سه که دارای اشتراک موضوعی و حتی تشابه محتوایی اند اتفاقاً آنها گاه لحنی ستایشی و حماسی یافته اند، نقاط پیونددهنده و یا به تعبیری نخ تسبیح فصل ها مبهم باقی مانده است. شاید همکاری

بیشتر با گردآوردندگان کتاب می‌توانست در کنار افزایش هدفمند عنوان‌ها و فصل‌ها، ابعاد دیگری از این بحث بنیادین را شامل گردد و به غنای هرچه بیشتر آن، کمک کند. در پایان، گفتنی است که طی سال‌های اخیر، معرفی هرچند کوتاه نویسندگان، به درستی مورد توجه ناشران ایرانی قرار گرفته است. اگر این نکته در دستور کار ناشر محترم این کتاب قرار گیرد، اقدامی مناسب خواهد بود و موجب آشنایی بهتر خوانندگان با پیشینه علمی و علاقه‌های تحقیقاتی پدیدآوردگان آثار خواهد گشت.

سید عبدالامیر نبوی

استادیار پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی